متن عتیق

(بررسی زن در کارنامهٔ شعری ابوطالب مظفری)

زهرا حسین‌زاده

...ز جنس زنان

ابوطالب مظفری بیش از سه دهه به خلق شعر پرداخته است؛ سه دهه‌ای که در مهاجرت با فراز و نشیب‌های بسیاری در جهان ذهنی و بیرونی شاعر، سپری شده است. یکی از مقوله‌هایی که در این کارنامهٔ پر از فراز و نشیب پرداخته شده است، زن است. بررسی زن در کارنامهٔ شاعری با این میزان سابقه، به یقین کار دشواری خواهد بود و این دشواری چند برابر خواهد شد وقتی با شخصیتی روبه‌روییم که در حیطهٔ ادبیات چیره‌دست و زبان‌زد است. بنابراین، می‌طلبد که ورود به آثارش با موضوع زن که تازه و کار ناشده است، دقیق و قوی باشد. در میان هم‌نسلان ابوطالب، کم‌اند شاعرانی که به این موضوع، نظر درستی افکنده باشند. اگر هم خرده اشاراتی فرموده‌اند، بیشتر در سایه، مبهم و ناقص‌اند.

جستجو در کتاب‌ها و صفحات مجازی ابوطالب مظفری مرا به آن سمت کشاند که این نوشتار را ابتدا با تکیه بر جلوه‌های زنانه و براساس سه مرحله‌ای که در شاعری ایشان اتفاق می‌افتد، نظم ببخشم و در پایان به موارد پراکنده و جزئی‌تر مرتبط با موضوع نوشته‌ام، بپردازم.

یونگ معتقد بود: «آنیما تجسم تمامی گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است. همانند احساسات، خلق‌وخوهای مبهم، مکاشفه‌های پیامبرگونه، حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به طبیعت و سرانجام روابط با ناخودآگاه.»

آنیما معمولا تحت تأثیر شخصیت مادر شکل می‌گیرد که یکی از جلوه‌های زنانه‌ای است که بنا به تجربیات شاعر در زندگی‌اش به ترتیب نمود پیدا می‌کنند و به شعرش نیز کشیده می‌شوند. این جلوه‌ها در آثار مظفری عبارتند از:

الف. مادری

در اندیشهٔ ابوطالب مظفری، مادر از جایگاه متعالی و مخصوصی برخوردار است و زنی که در این جلوه خود را در شعرهایش می‌نمایاند، عجیب تأثیرگذار و ماندگار است. شاعر در شعرهای زیادی از مادر مدد گرفته است و به بیان مضامین فکری خود با این کلیدواژهٔ جادویی پرداخته است؛ شعرهایی که در یاد مخاطبان این آثار، جاودانه شده‌اند. مادری که در این شعرها نفس می‌کشد در عین انجام کارهای روزمره چون دوخت و دوز و تربیت فرزند و رفتارهای معمولی و طبیعی چون گریستن و مختصه کردن، آن‌قدر توانا است که شاعر او را برای ارائه شعرهای حماسی خود، خطاب قرار می‌دهد. او اسپ، زین و کفش‌های آهنین از مادر مطالبه می‌کند و نیز تیز کردن خشم تبرزینش را، و حتی پای گهواره از او، گریه برای تفنگ خالی خود می‌خواهد.

این زاویهٔ دید نادر از یک مرد افغانستانی، بسیار گران‌بها است. شاعر به شکل خودآگاه قائل به نوعی مادرسالاری است و خیلی خوب نقش محوری و گرمابخش مادر در خانواده را نشان می‌دهد.

آی مادران روزگار!
می‌توانید تکّه‌ای از صبح را

بر گوشهٔ شال تکیده‌مان بخیه زنید
تا در زمستانی چنین
تنپوش رسوایی‌مان گردد؟ (مظفری، ۱۳۷۹: ۱۲)
مادرم در آستانهٔ درگاه
بر قربانیان واقعهٔ فردا
چشمه‌چشمه اشک می‌افشاند (همان: ۱۳)
اسب‌ها بی‌سوار و سم‌کوبان
مادران گرم مخته و شورند (همان: ۱۵)
آی مادر! اسپ و زین من کجاست؟
کفش‌های آهنین من کجاست؟ (همان: ۳۲)
چادر بیچارگی را بخیه زن
چارق آوارگی را بخیه زن
تیز کن خشم تبرزین مرا
پر کن از آیینه خورجین مرا (همان: ۳۳)
بعد از این مادر! برو خون گریه کن
هفت هامون، هفت جیحون گریه کن (همان: ۳۴)
مادر، سلام! ما همگی ناخلف شدیم
در قحط سال عاطفه‌هامان تلف شدیم
مادر، سلام! طفل تو دیگر بزرگ شد
امّا دریغ، کودک ناز تو گرگ شد
مادر! اسیر وحشت جادو شدیم ما
چشمی گزید و یکسره بدخو شدیم ما
مادر! طلسم دفع شر از خوی ما ببند
تعویذ مِهر بر سر بازوی ما ببند (همان: ۹۴).

تصویر مادر، در مرحلهٔ نخست شاعری مظفری با زبانی کاملا حماسی و در فضای درگیر جنگ و آوارگی ارائه می‌شود، حتی آن‌جا که شاعر، مادر را با عشق ترکیب می‌کند و یا با عنوان مهربان خطابش قرار می‌دهد، لحنش هنوز، انقلابی است.

آی مادر! فکر کوچ و بار باش
مهربان! امشب کمی بیدار باش (همان: ۳۲)

در مرحلهٔ دوم که دیگر سال‌های جهاد گذشته است، مادر در فضای دیگری رخ می‌نماید. دیگر محملی برای بیان افکار انقلابی و خواسته‌های شاعر، متناسب با اوضاع سیاسی اجتماعی وقت نیست؛ بلکه خود اهمیت پیدا می‌کند و دیده می‌شود با رنج‌هایی که سال‌ها از چشم شاعر دور مانده است.

مادران دِه ما
همه‌گی سِل دارد (مظفری، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

در این مرحله، مادرِ شعرها کم‌کم رنگ حقیقت به خود می‌گیرد و در واگویه‌هایی که شاعر با او دارد، کاملا واقعی است. جنس توصیف‌ها نیز از صمیمیت و لطافت خاصی برخوردار می‌شوند؛ همراه با نشانه‌هایی که به زادگاه شاعر و روزگاران کودکی او بر می‌گردد.

مادرم می‌گفت:
بلند شو پسرم!
بزرگ شدی فراموش می‌کنی
حالا یا من بزرگ نشده‌ام
و یا مادرم کلاه گشادی گذاشته روی سرم (شعر فراموشی)
اول به کیسهٔ کار پدران‌مان لگد می‌زنند
اول به بقچه‌های مادران‌مان فحش می‌دهند (تنباکوهای تلخ وطنی)
مادرم سالی دو بار «دبه‌ها» را می‌انباشت
از روغن زرد باغچاری
سبدها را از «قروت» مرغوب
و جوال‌ها را از گندم بهاری
و خان‌زاده می‌آمد
با اخم و تخم آن‌ها را به گدام خانه‌اش می‌برد
خستگی در تن مادر می‌ماند
چنان‌که گرسنگی در چشم‌های ما (تنباکوهای تلخ وطنی)

در سومین مرحله، ذهن شاعر درگیر جنگ و انتحاری می‌شود که وطنش را فرا گرفته است. پس گاهی بازگشت به نحوهٔ پرداخت شاعر در مرحلهٔ نخست را در مورد مادر می‌بینیم.

با مادرت بیفت زمین و بلند شو
زنده است، چاره نیست، ببین و بلند شو (مصایب شاعری)

ب. دایگی

زن در جلوهٔ دایگی فقط در یک شعر مظفری نمود یافته است، آن‌هم به شکل منفی، که از سروده‌های سال ۱۳۶۴ است.

به قوم عاصی ما، نک، خدایگان چه کنند؟
به این یتیم پدر مرده، دایگان چه کنند؟ (مظفری، ۱۳۷۹: ۱۰)

ج. خواهری

تبیین جایگاه خواهری در شعرهای مرحلهٔ اول و دوم شاعر، متناسب با اوضاع سیاسی اجتماعی افغانستان جنگ‌زده است.

نهان در صدای جگرسوز تو
غم و ضجه خواهران من است (همان: ۶۶)

در مرحله سوم، خواهران توصیف شده‌اند، رنگ واقعی به خود می‌گیرند؛ با ویژگی‌هایی جزئی و شفاف.

باید به یاد بیاورم
خواهرانم را؛
نه رژهٔ واژه‌گان مطنطن بر لبان‌شان
نه هیاهوی خیال در سرشان
خوشبخت‌اند
چون چوپانانی که رمه‌شان را
سیر به چاشتگاه آورده باشند (کتب علی نفسه محبه)

بنیاد اندیشه

در مورد مادر، بازگشت شاعر به مرحلهٔ نخست را شاهد بودیم در مورد خواهر هم چنین رجعتی وجود دارد.

ای دختر رنج فردا! تاریخ آدم همین است
ای خواهر ابر و دریا! تقدیر انسان همان است (شوکران)
خواهر، بگو، هوای کدام شما چُم است
از خانهٔ کدام شما روشنی گم است
این پاره آستین به نظر آشنا نبود؟
خواهر، ببین نشان خود مرتضی نبود؟ (خون تازه)

تصویر مادر، در مرحلهٔ نخست شاعری مظفری با زبانی کاملا حماسی و در فضای درگیر جنگ و آوارگی ارائه می‌شود، حتی آن‌جا که شاعر، مادر را با عشق ترکیب می‌کند و یا با عنوان مهربان خطابش قرار می‌دهد، لحنش هنوز، انقلابی است.

د. معشوقی

ذهن شاعران افغانستان در سال‌های جهاد، مسحور جنگ و مقاومت بود. پس معشوق در شعرها چندان محلی از اعراب نداشت و البته پرداختن به زن به عنوان معشوق در حد یک تابو محسوب می‌شد. تنها غزل عاشقانه‌ای که در کارهای ابوطالب مظفری یافتم «بت من» است. در این شعر به ترسیم زنی پرداخته است که می‌توان او را به عنوان معشوق پنداشت؛ با خصایلی نسبتا کلیشه‌ای در ادبیات فارسی.

بت من آن دو چشم ترکمنی است
آن دو چشم، آن ماهپاره زنی است
زلف او معجزات دلبری است
ابروانش طلسم دل‌شکنی است (مظفری، ۱۳۹۰: ۴۱)

مظفری در غزل گلچهره، که در سال ۱۳۸۰ سروده شده است، از یار حرف می‌زند؛ اما خیلی با احتیاط.

سراغ خانهٔ گلچهره را به شهر شدم
شبانه گفت: «از این کوچه‌سار بار، زده است.» (همان: ۳۳)

در سال‌های بعد، زن در شمایل معشوق اتفاقات بیشتری برای شاعر به ارمغان می‌آورد. او اندک اندک مستوری به کناری می‌نهد و تمام قد جلوی شاعر می‌ایستد.

تو نقش اول زن، سر تا به پا مطنطن
پا می‌نهی به صحنه، اما چرا چنین دیر؟ (همان: ۵۴)

شاعر، زن معشوق را با دریغ و درد به نظاره می‌نشیند. بی‌آن‌که بداند در زندگی خود چه جایگاهی به او اختصاص بدهد.

پر از دریغ، پر از درد، مرد زل زده است
به دستمال سفیدی که داشت از یارش

زن در شعرهای مظفری در گونه‌های مختلفی خود را نشان داده است، گاه اثیری، آسمانی و اسطوره‌ای است و گاه موجودی که در جلوه‌های کاملا ملموس و زمینی قابل درک و لمس می‌شود و بعضا ترکیبی از همهٔ این‌ها.

نه دستمال که یك باغ پر ز خاطره بود
نشان دست کسی لابه‌لای هر تارش (همان: ۵۸)

بالاخره شاعر از پنهان کاری در بیان احساسات خود دست بر می‌دارد و زبان به اعتراف در مورد عشق می‌گشاید.

مرا ببخش که عشق را
چون جنینی نامشروع پنهان کردم
باید نمی‌ترسیدم
و پیش از رفتن ناگزیرت راز چشمانت را افشا می‌کردم.

روراستی شاعر در شعرهای مرحلهٔ سومش ادامه می‌یابد و او را به اندیشه‌ای می‌رساند که در آن بی‌عشقی علت مصایبی چون فقر، خشک‌سالی، روسپی گری و جنگ شناخته می‌شود.

بگذریم محبوبم!
مرا ببخش که از تو غافلم
و برایت غزل‌های عاشقانه نمی‌نویسم
شعر و ترانه را از یاد برده‌ام
دهانم خونین است
و با دهان خونین نمی‌شود از عشق سخن گفت (انتحار می‌کنم)

شاعران مرد پارسی‌گو با تکیه بر ویژگی‌های جسمانی زن به شکل عریان و پوشیده به توصیف او پرداخته‌اند. مظفری هم بعضی اوقات به کمک زلف، چشم، ابرو، گیسو و لب و قامت و بدن به آفرینش معشوق می‌پردازد؛ اما نه به شکل عریان.

طاق ابرویش پرستشگاه نمرود خیال
قامتش در خوشتراشی صنع دست آذر است
تیغ چنگیز است آن ابرو به خونریزی خلق
یا که در فتح قلوب مردمان اسکندر است؟ (او دیگر است)

ه. همسری

یک شعر سپید و یک غزل یافتم که شاعر تقدیم به خانمش کرده است و در آن به نقش همسری زن اشاره دارد. شعر سپید قدیمی و غزل، تازه است و شاعر با درنگ بر خوی و خصلت‌های بانوی خانه‌اش به بیان کارآیی او در زندگی مشترک‌شان می‌پردازد.

دوستت دارم
چنان که تو طلا را (همان: ۱۳۴)
وقتی تو نیستی، چقدر لحظه‌ها بدند
این خانه گورِ ساکتِ اجسادِ مرتدند
فرش و اجاق و پنکه و یخچال بعد تو
هریک جدا به طعنه مرا نیش می‌زدند
تنها نه من که چینی گلدار خانه نیز
آشفته و شکستهٔ زلف مجعدند (در غیبت تو)

و. دختری

دختران در شعرهای اولیه ابوطالب مظفری بسیار کلی‌اند و بیشتر اشاره به دورهٔ خاصی از زندگی یک زن است تا بیان نسبت با شاعر؛ چنان‌که در شعرهای آخر ایشان چنین نمود یافته است. فقط در دو مورد از دختران واقعی شاعر سخن به میان می‌آید با ذکر اسامی‌شان که مربوط به مرحله میانی‌اند. شاعر در این شعر دختر را زیباترین هدیهٔ پروردگار می‌داند؛ که البته این نگاه به فرزند دختر در مردان افغانستانی کمتر وجود دارد.

امشب باید به کوه بزنم
و سپیده دم فردا با شاخ گوزنی
باز گردم
هدیه بر مزارت
تا دختران عاشق ایلم
گیسو بر آن گره بزنند (مظفری، ۱۳۷۹: ۷۴)
بر بوم‌های ساکت نقاش‌ها بپاش
خون غریبِ دختر «مرزا ولنگ» را (مصایب شاعری)

برایم جالب است که مظفری از بیان هیچ نقش زنانه‌ای فروگذار نکرده است و این‌قدر کامل به زنان اطراف خود نظر داشته است. او در جایی از یک زن رقاصه هم یاد می‌کند؛ البته به شکل مثبت که من نخواستم به عنوان یک جلوهٔ مستقل زنانه بیاورم.

یکی به جامهٔ رقاصگان «پیشاور»
دمی که سرمه به چشمان اشکبار زده است (مظفری، ۱۳۹۰: ۳۴)

زنان طرح شده در هر مرحله، متفاوت با مرحله‌های دیگرند؛ تفاوت‌هایی که کم‌کم رخ داده‌اند و برخورد صادقانهٔ شاعر با خودش، منعکس کننده آن‌ها بوده است. به تبعیت از دنیای بیرون، تغییراتی در برهه‌های مختلف زندگی در اندیشهٔ شاعر شکل گرفته که در آثارش هم نمود یافته است و البته شباهت‌هایی نیز می‌بینیم که به موضع شاعر در مورد زن برمی‌گردد؛ موضعی که همواره مثبت و انسانی باقی مانده است. تنها در یک مورد زن را در نقش منفی شاهدیم که آن هم مرتبط به باوری عمومی است و در مورد مادرانی به کار می‌رود که به اصطلاح «بچه‌خور»اند.

دریغ و درد که فصل دلم زمستانی است
انیس کودک قلبم، سیاه‌پستانی است (مظفری، ۱۳۷۹: ۱۰)

زن در شعرهای مظفری در گونه‌های مختلفی خود را نشان داده است، گاه اثیری، آسمانی و اسطوره‌ای است و گاه موجودی که در

جلوه‌های کاملا ملموس و زمینی قابل درک و لمس می‌شود و بعضا ترکیبی از همهٔ این‌ها.

کودکی‌ها مادرم می‌گفت از شاهِ پری
این‌که گاهی ساکن خاک است او، گاهی در آب (قانون آگاهی)
سهمی از جنس ملك برده است و سهمی از پری
آدمیزاد است، چون ترکیبی از خیر و شر است (او دیگر است)

زن‌ها یا با نقش‌هایی که می پذیرند تصویر می‌گردند و یا با کلمه‌ای که فقط دال بر جنسیت‌شان باشد. موارد زیر از دستهٔ دوم است:

زنان قریه ز مژگان به دیده پل بسته
و دختری که ز آتش به جامه گل بسته (مظفری، ۱۳۷۹: ۶۰)
در دشت پابه‌پای زنان جوان بدو
کودک بغل، شبانه پی آب و نان بدو! (مصایب شاعری)
من نوادهٔ زنی هستم
بازمانده از قافلهٔ تاراج خانوادهٔ «تاجی‌خو» (تنباکوهای تلخ وطنی)

نام‌های زنانه

در شعرهای ابوطالب مظفری به اسامی زنانهٔ زیادی برخوردم که دال بر پررنگی حضور زن در آثار وی است؛ نام‌های بومی، مذهبی و ادبی مانند:

تهمینه، لیلی، گلچهره، گل‌آغه، گلشا، بختاور، زکیه، رقیه، نسرین، زهرا، حامده، وحیده، حلیمه، فاطمه، رحیمه، مریم، ساره، بهاره، سارا، نرگس، غزل، سرور، صدیقه و زینب.

به دلیل فراوانی از آوردن مثال در مورد همه می‌پرهیزم.

دوشیزگان قریهٔ بالا کجا شدند
گلچهره و گل‌آغه و گلشا کجا شدند (همان: ۹۵)
بخت‌آور آمده است پس شیشه یخ‌زده
ما این طرف تمام رگ و ریشه یخ‌زده (مظفری، ۱۳۹۰: ۱۱)
به جای «مریم» و «ساره»، «بهاره» و «سارا»
چه نام‌های غریبی نشسته دور و برت (همان: ۴۸)

زن و نمادها:

زن در سروده‌های مظفری با آب، آیینه، ماه، آتش، گل، جوی، چشمه، دریا، ریواس و رنگ سبز مجاور است، که خود ظرافت دیگری برای عرضهٔ تفکر شاعر است؛ در مثبت نشان دادن زن‌ها، هر کدام از مواردی که نام بردیم نمادی از زلالی، پاکی، قداست، زایندگی، معنویت و... است.

چیست این در چشمه لغزان، ماه، یا ماهی در آب؟
یا نه، افتاده درخشان گوهر شاهی در آب (قانون آگاهی)
من بزرگ شدم و فراموش نکردم
دختر شال‌سبز لب جوی باغچار را (فراموشی)

تلمیحات زنانه

وقتی با شاعری مواجهیم که با پشتوانهٔ غنی از دانایی و آگاهی در حیطه‌های مختلف شعر می‌گوید، تلمیحات در کارهایش جایگاه خاصی دارد. بعضی از این تلمیحات زنانه محسوب می‌شوند:

ما همان مجنون لیلی مرده‌ایم
سنگ صد صحرا تغافل خورده‌ایم (مظفری، ۱۳۷۹: ۳۴)
بخوان مخته‌ای از بهار و خزان
به اسطورهٔ کوچ چل دختران
...
بیا، پخته کن این گِل خام را
بزن پنجه‌های «دل‌آرام» را (همان: ۶۵ و ۶۷)
همت تهمینه‌ها به کار نیامد
رستم شهنامه از شکار نیامد (هفت خوان)
این لحن‌ها محزون‌تر از آن که یاغیان را به قریه بازگرداند
تلخ‌تر از آن که به ارواح سرگردان کشتگان کوه «چهل دختران» آرامشی نثار کند. (تنباکوهای تلخ وطنی)

متعلقات زنانه:

لباس و اشیایی که زنانه تلقی می‌شوند در خدمت شاعر قرار گرفته‌اند تا به ایجاد فضا و حال و هوای زنانهٔ شعر بیفزایند. گلوبند، چوری زرین، دستمال، پیرهن گل‌نگار و کتان گلدار نمونه‌هایی از متعلقات زنانه‌اند با بار بومی و پشتوانهٔ محکم در فرهنگ هزاره‌ها به کار برده شده است و مظفری به خوبی با آن‌ها آشنا است.

بخشکد گلوبند فریادها
بلافد بر این بوم و بر، بادها (همان: ۶۹)
کسی به پیرهن گل‌نگار دیده، کسی...
شنیده است که در «لاله‌زار» زار زده است (مظفری، ۱۳۹۰: ۳۴)
بیار و چوری زرین بده به دست زنت
درختِ بختِ مرا، رو به بار کن پسرم (نصیحت)

حرف آخر

قصوری از جانب شاعر در آثارش حس کردم و آن فاصله‌ای بود که بین او و زنان شعرش اتفاق افتاده است. به نظر می‌رسد مظفری از دور به نظارهٔ زنان نشسته است و چندان نکوشیده به دنیای آنان راه پیدا کند؛ به رنج‌ها و علاقه‌های‌شان. زن افغانستانی دچار گرفتاری‌های فراوانی است و جا داشت که ایشان به بخشی از آن‌ها بپردازد.

منابع

- مظفری، ابوطالب، آثار نشر شده در صفحات مجازی.
- مظفری، ابوطالب، گزیدهٔ ادبیات معاصر: مجموعه شعر ۴۲، چاپ دوم، تهران: کتاب نیستان، ۱۳۷۹.
- مظفری، ابوطالب، عقاب چه‌گونه می‌میرد، چاپ اول، کابل: تاک، ۱۳۹۰.
- یونگ، کارل گوستاو، ژوزفال، هندرسون، ماری لوییز فون فرانتس، آنی یلا یافه و یولانده یاکوبی، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ ششم، تهران: جامی، ۱۳۸۷.